

" قوه پارس قزوین را چه کسانی به بحران کشیدند؟ "

گزارش: نادر ملک پور

بیست دوم آذرماه هشتاد و پنج

زمانی که این مطالب را می نوشتم، از خودم بدم می آمد؛ این که صرفاً بنویسم و نتوانم کاری انجام دهم، گر چه آن کارگران شریف به همین راضی بودند و مدام دعا می کردند!!
با خود می گفتم آخر چرا مسوولان کاری نمی کنند! مگر نمی گویند که خدمتگذار مردم هستیم خب چه خدمتی بالاتر از این که مشکل عده ای کارگر زحمتکش را حل کنی و آنان را از فقر و فلاکت نجات دهی و ...
آن روز که به قزوین رفته بودم، در مراسمی که نمایندگان کارگری حضور داشتند، نماینده کارگران قزوین از وضعیت وخیم دهها کارخانه و بلاتکلیفی هزاران کارگر شاغل خبر داد و اینکه چند واحد تولیدی کارگزارانشان در فلاکت به سر می برند؛ یکی از این واحدها " قوه پارس" بود که نام برد و من آنچه او می گفت در چهره يك به يك کارگران می دیدم!

در میان کارگران مستاصل " قوه پارس" در قزوین هستم کارخانه ای که بهمن ۸۴ تعطیل شده و تا امروز هیچ کاری برای آن نکرده اند مگر فروش ماشین آلات و آنچه که فروختنی است!

کارگری می گوید: بیشتر ما بالای ۲۰ سال سابقه کار داریم و اگر مسوولان کمک کنند از ۷۰ نفر کارگر بلاتکلیف حداقل بالای ۴۰ نفر پیش از موعد بازنشسته می شوند و این وضعیت تمام خواهد شد!

۷۲ کارگرش نزدیک به ۵ ماه حقوق نگرفته اند و ۱۲۰ کارگر بازنشسته آن سنوات خود را دریافت نکرده اند و هر روز حکم قضایی می آورند تا ماشین آلات شرکت را ببرند و بفروشند و این بار نه کارفرما که کارگران مانع از خروج ماشین ها می شوند تا مبادا هست و نیست واحد به تاراج برود و به همین دلیل است که کارگری می گوید: هفته پیش ۹ کارگر به دلیل ممانعت از خروج دستگاههای تولید احضار و بازداشت شدند! او که چهره اش گذشت نزدیک به ۶۰ سال عمر را فریاد می زند، می گوید: می گویند که کارخانه تعطیل شده و بروید جای دیگری کار کنید، سوال من این است که وقتی جوانان ما خیابان ها را متر می کنند، با این سن و سال کجا برویم و کار کنیم.

کارگری که از ۷۰ کیلومتری قزوین می آید، می گوید: هر روز ۲ هزار تومان کرایه ماشین می دهم تا به کارخانه بیایم، کارخانه ای که نه کار هست و نه حقوقی می دهند و ما فقط دلمان خوش است که سرکاریم!

کارگری می گوید: خریدار این شرکت راست راست برای خود می گردد و یکی نیست که یقه اش را بگیرد و بگوید که آقای مدیر! تکلیف این ۷۰ کارگر چیست و شما چه می کنید.

آن یکی می گوید: به دولت مهرورز و عدالت گستر آقای احمدی نژاد بگویید که هر دقیقه و ثانیه مفهوم مهروری دولت را حس می کنیم و دعا می کنیم که خداوند خدمتگذاران نظام را عمر با عزت بخشد!

کارگری صحبت‌های او را این گونه ادامه می‌دهد: "فقط بلدند واگذار کنند و بعدش چه می‌شود هیچکس پاسخگو نیست! این که زن و بچه کارگر چه می‌شود از کجا می‌آورند و می‌خورند، هیچکس نمی‌پرسد! مهم آن است که سیاست‌های خصوصی‌سازی دولت عملی شود!!"

کارگری می‌گوید: به مسوولان بگویید که شما را به خدا قسم می‌دهیم ما را از این فقر و فلاکت و بدبختی نجات دهند، ما هر جا رفتیم و فریاد زدیم، هیچکس صدایمان را نشنید!

و خانمی که فقط يك روز برای بازنشستگی کم آورده، می‌گوید: سرپرست يك خانواده هستم با سه بچه! بخدا خسته شده‌ام آخر چقدر بیاییم و برویم و هیچی عایدمان نشود و چقدر حرف‌های مفت بشنویم!

کارگری هم می‌گوید: همه مسوولان محترم بسیج شده‌اند تا مشکلات کارخانه حل و فصل شود و تکلیف کارگران یکسره شود و من زمانی که با تعجب او را نگاه می‌کنم، ادامه می‌دهد، تعجب نکنید آقایان به جای حل مشکلات واحد و پایان سرگردانی کارگران، عزم خود را جزم کرده‌اند تا شرکت را به تاراج ببرند و ما نیز حق نداریم بپرسیم که چرا؟

و کارگری به طعنه می‌گوید: ماشین يك میلیارد تومانی شرکت را ۱۰-۲۰ میلیون تومان قیمت می‌گذارند و برای پرداخت بدهی‌ها می‌خواهند ببرند و ما مانع می‌شویم و آن وقت کارگران را احضار می‌کنند، و... آخر چه گناهی کرده ایم! و دست به آسمان می‌برد و می‌گوید: خدایا ما را بکش تا از شرمندگی راحت شویم!

و همکاری به آن کارگر می‌گوید: بگو که دستگاهها را چه کسانی قیمت می‌گذارند و با چه حربه‌ای میلیون میلیون سود می‌برند! و یکی از آن میان می‌گوید: مراقب باشید چاپ می‌شود روزگاران را سیاه می‌کنند!

نمی‌توانم به چهره‌های در مانده کارگران نگاه کنم، خداوکیلی خجالت می‌کشم، اما چه کنم که فقط باید بنویسم و کار دیگری از دستم بر نمی‌آید، آنانی که من را حلقه کرده‌اند با نگاهی توأم با امید نوشته‌هایم را نظاره‌گر هستند، یکی می‌گوید: آقای خبرنگار شما را بخدا پیام ما درماندگان را به گوش مسوولان برسانید اینجا هیچکس حرف ما را نمی‌خواند و اگر يك روزی به خیابان‌ها بریزیم و جاده ببندیم می‌شویم اخلاص‌گر و شورش‌گر! آخر چه گناهی کرده‌ایم که کارگریم و حامی نداریم!

و کارگری با حالت عجز و التماس می‌گوید: مسوولان ما را از این بدبختی نجات دهند! گناه نکرده ایم که کارگریم! گزارش خود را به پایان می‌برم در حالی که خیلی از گفتنی‌ها مانده و من نمی‌توانم آنها را بیان کنم! اما حیفم آمد مطلبی را نگویم:

در همان روزی که به میان این کارگران رفتم، در محفلی مسئول محترمی مدام تاکید می‌کرد که ما خدمتگزاران کارگرانیم و آنچه داریم مرهون تلاش‌ها و زحمات این عزیزان است و من با خود کلنجار می‌رفتم که مطالب آن مسئول گرامی را باور کنم یا اوضاع و احوال این کارگران را؟! و به یاد مطالب یکی از کارگران افتادم که می‌گفت: با خصوصی‌سازی زندگی ما را به آتش کشیدند و... و گناه آنانی که به فقر و فحشاء کشیده شدند گردن آنانی که خواستند با کشتی خصوصی‌سازی صنعت و اشتغال و کارگران را به ساحل نجات برسانند و در گرداب فقر و فلاکت گرفتارشان کردند؟!!